

گفت‌وگویی
روزنامه صبا با ابراهیم
امینی، کارگردان فیلم
«سقف»:

شتابزدگی، بزرگترین آسیب امروز سینمای ایران است



با قصه‌هایی که ممکن است ظاهراً ساده یا کند به نظر برسند، از ویژگی‌های مهم آثار اوست. در «سقف» بیش از گذشته به این نوع نگاه فکر می‌کردم. در کنار آن، یک مفهوم محوری دیگر هم برای من اهمیت دارد؛ چیزی که می‌شود اسمش را «جنون»، «دیوانگی» یا حتی «رهایی» گذاشت. نوعی خروج از وضعیت نرمال که در شخصیت‌ها دیده می‌شود. این ویژگی هم در «چشم‌بادامی» و هم در «سقف» وجود دارد. در این بخش، تأثیر کاستاریکا، به‌ویژه فیلم «زیرزمین»، برای من پررنگ است؛ هم در شکل شخصیت‌پردازی و هم در فضای کلی اثر.

انتخاب بازیگران چقدر برای شما چالش برانگیز بود؟

خوشبختانه با بازیگرانی کار کردم که پیش از این هم دوست‌شان داشتم و مخاطب آثارشان بودم. انتخاب بازیگرانی مثل سام درخشانی و بیژن بنفشه‌خواه کاملاً آگاهانه بود؛ چون به بازیگرانی نیاز داشتم که هم سابقه بازی در آثار جدی را داشته باشند و هم تجربه کم‌دی.

برای این فیلم مهم بود که بازیگران بتوانند لحن اثر را مدیریت کنند؛ یعنی جایی که فضا جدی است، مخاطب جدیت را ببیند و هر وقت فیلم وارد موقعیت کمیک می‌شود، شوخی‌ها باورپذیر باشند. اگر بازیگری صرفاً از فضای تراژدی می‌آمد، جا انداختن لحظات کم‌دی برای مخاطب سخت می‌شد. به همین دلیل به این ترکیب رسیدیم و از نتیجه همکاری هم کاملاً راضی‌ام.

به نظر شما بزرگ‌ترین آسیب سینمای امروز ایران چیست؟

به نظر من بزرگ‌ترین آسیب سینمای امروز ایران، شتاب‌زدگی و فقدان برنامه‌ریزی بلندمدت است. ما عملاً با یک تقویم پنج‌شش‌ماهه منتهی به جشنواره فجر مواجه‌ایم. تا زمانی که بودجه‌های دولتی تزریق نشود، پروژه‌ها عملاً شروع نمی‌شوند و ناگهان از شهریور همه‌چیز باید با عجله پیش برود. در نتیجه، از آغاز نگارش فیلمنامه تا نمایش فیلم، کل فرآیند تولید گاهی فقط پنج یا شش ماه طول می‌کشد و این شتاب، به‌طور مستقیم روی افت کیفیت آثار تأثیر می‌گذارد. اگر بتوانیم به سمت چشم‌اندازهای یک‌ساله و دوساله حرکت کنیم و زمان و سرمایه بیشتری صرف تولید کنیم، قطعاً کیفیت فیلم‌ها به شکل محسوس‌تری افزایش پیدا می‌کند.

اولویت اصلی شما در ساخت «سقف» چه بوده است؟

قصد من این بود که یک فیلم بدنه بسازم؛ فیلمی برای مخاطب عام که بتواند در اکران با تماشاگر ارتباط برقرار کند و در چرخه نمایش موفق باشد.

ابراهیم امینی از جمله فیلمسازانی است که نامش بیش از هر چیز با دقت در روایت و حساسیت نسبت به موقعیت‌های انسانی گره خورده است. او فعالیت حرفه‌ای خود را در سینما با فیلمنامه‌نویسی آغاز کرد و با فیلم «ایستاده در غبار» به کارگردانی محمدحسین مهدویان، به‌عنوان یکی از نویسندگان نسل تازه سینمای ایران مورد توجه قرار گرفت؛ فیلمی که به واسطه روایت متفاوت، ساختار مستندگونه و نگاه انسانی‌اش به یک چهره تاریخی، جایگاه ویژه‌ای در سینمای دهه نود پیدا کرد. حضور امینی در شکل‌گیری چنین اثری، نشان از علاقه او به روایت‌های مبتنی بر واقعیت، شخصیت‌پردازی دقیق و پرهیز از قهرمان‌سازی‌های ساده‌انگارانه داشت. مسیر کاری امینی، چه در مقام فیلمنامه‌نویس و چه در جایگاه کارگردان، همواره با تمرکز بر جزئیات روانی شخصیت‌ها و موقعیت‌های اخلاقی پیچیده همراه بوده است. او در آثارش کمتر به دنبال نمایش‌های پرزرق‌وبرق یا گره‌های روایی اغراق‌آمیز می‌رود و ترجیح می‌دهد از دل موقعیت‌های به‌ظاهر ساده، تنش‌هایی عمیق و تأمل‌برانگیز بیرون بکشد. این نگاه، به‌ویژه در تجربه‌های کارگردانی‌اش، به شکل پررنگ‌تری بروز پیدا می‌کند؛ جایی که روایت، بیش از آن که متکی بر حادثه باشد، بر کنش و واکنش آدم‌ها در شرایط بحرانی استوار است.

ناصر ارباب
گفت‌وگو

کاملاً جدی طرف هستیم که در برخی لحظات، موقعیت‌های کمیک در آن شکل می‌گیرد. لحن و اتمسفر کلی فیلم هم تا حدی شوخ و شنگ است. از آن جایی که خشونت در فیلم وجود ندارد، اگر فضای خشن‌تری داشت شاید به کم‌دی سیاه نزدیک می‌شد، اما در وضعیت فعلی، «کم‌دی درام» تعریف دقیق‌تری است.

اگر بخواهم از زاویه تئاتر نگاه کنم، در دوره‌ای به نمایشنامه‌نویسانی مثل اسلاومیر مروژک یا اوژن یونسکو علاقه داشتم. در تئاتر معمولاً به این نوع آثار عنوان «گروتسک» داده می‌شود؛ اصطلاحی که در سینما کمتر از آن استفاده می‌شود، اما به نظرم نقش‌مایه‌های مشترکی میان این فضاها وجود دارد که آثار مختلف را به هم نزدیک می‌کند.

در شکل‌گیری زبان بصری و جهان فیلم، از کدام کارگردانان ایرانی یا خارجی تأثیر گرفته‌اید؟

فیلمسازان محبوب من، چه ایرانی و چه خارجی، زیادند؛ اما اگر بخواهم مشخصاً درباره «سقف» صحبت کنم، ترجیح می‌دهم به سراغ کسانی بروم که لحن‌شان به این فیلم نزدیک‌تر است. در این میان، الکساندر پین برای من از بقیه پررنگ‌تر است. از «درباره اشمیت» گرفته تا «فرزندان»، «راه‌های جانی»، «نیراسکا» و فیلم اخیرش «بازماندگان»، شکل قصه‌گویی او برایم جذاب است.

پین فیلمسازی است که به‌جای تکیه بر شاه‌پیرنگ‌ها و التهاب‌های شدید دراماتیک، قصه‌هایش را بر پایه روابط، شخصیت‌ها و لحظات بنا می‌کند. شوخ‌طبعی، دست‌انداختن موقعیت‌ها و کاراکترها و همراه کردن مخاطب

فیلم «سقف» که امروز در چهل و چهارمین جشنواره فیلم فجر نمایش داده می‌شود تازه‌ترین ساخته ابراهیم امینی و ادامه منطقی همین مسیر فکری محسوب می‌شود. «سقف» داستان گروهی از آدم‌هاست که در یک فضای محدود و تحت فشار یک وضعیت بحرانی، ناچار می‌شوند با یکدیگر و با خودشان روبه‌رو شوند. محدودیت مکانی فیلم، به بستری برای تشدید تنش‌های درونی و بیرونی تبدیل می‌شود و هر تصمیم، هر سکوت و هر واکنش، معنایی فراتر از ظاهر خود پیدا می‌کند.

در «سقف»، امینی بیش از آن که به دنبال پاسخ‌های قطعی باشد، پرسش طرح می‌کند؛ پرسش‌هایی درباره مسئولیت فردی، مرز میان مصلحت و حقیقت و انتخاب‌هایی که در شرایط اضطرار شکل می‌گیرند. فیلم با تکیه بر تعلیق روانی و روابط میان شخصیت‌ها پیش می‌رود و تلاش می‌کند نشان دهد چگونه یک موقعیت فشرده می‌تواند لایه‌های پنهان آدم‌ها را آشکار کند. حضور «سقف» در جشنواره فجر، فرصتی است برای گفت‌وگو درباره سینمایی که آرام، دقیق و مبتنی بر مشاهده است؛ سینمایی که ابراهیم امینی سال‌هاست در مسیر آن حرکت می‌کند. در ادامه گفت‌وگویی روزنامه صبا با ابراهیم امینی کارگردان فیلم «سقف» را می‌خوانید.

در خلق جهان داستانی و اتمسفر فیلم، تا چه اندازه از مؤلفه‌های رایج ژانری استفاده کرده‌اید؟ آیا «سقف» یک فیلم وفادار به ژانر است یا با تلفیق ژانری مواجه‌ایم؟

به نظر من اگر بخواهیم یک عنوان کلی برای فیلم انتخاب کنیم، «کم‌دی درام» نزدیک‌ترین تعریف است. ما در واقع با یک درام خانوادگی

